ويژگى‏هاى فردى و اجتماعى پيامبر اسلام (ص)

محمدباقر شريعتى سبزوارى‏

در اين شماره بر آنيم تا در ادامه بحث نبوت خاصه، به خصوصيات برجسته زندگى فردى و اجتماعى حضرت محمد (ص) از ديدگاه مستشرقان و دانشمندان غرب اشاره كنيم تا اولاً: تمام خوانندگان از هر مسلك و مرامى، آن را پذيرا گردند و ثانياً: برخى از شبهاتى را كه مخالفان درباره شخص آن حضرت و يا محتواى دعوت او مطرح كرده‏اند، يادآورى نموده و پاسخ دهيم.

همان گونه كه تاريخ نشان مى‏دهد، شخصيت حضرت محمد (ص) همواره زير ذره‏بين مورّخان و مستشرقان با انصاف و بى‏انصاف قرار داشته و دارد. بعضى از انديشوران، جهات مثبت زندگى و آيين مترقى او را مطرح ساخته‏اند و برخى نيز به اعتراض و انتقادهاى بى پايه پرداخته‏اند؛ ليكن اكثر مستشرقان و تاريخ نگاران بى‏طرف بر اين حقيقت اعتراف دارند كه در ميان تمام پيامبران و قهرمانان جهان، يگانه شخصيتى كه تاريخ زندگى‏اش از هر جهت روشن است، نبى مكرّم اسلام مى‏باشد.

البته اگر از سرگذشت پيامبران پيشين هم اطلاعات درستى به دست ما رسيده، بيشتر به يُمن قرآن و گفتار رسول اكرم (ص) است وگرنه در منابع تاريخى غرب و نصوص تورات و انجيل، چهره پيغمبران سابق و آيين آنها در هاله‏اى از ابهام و بلكه آميخته با تناقضات، قرار دارد.

اگر نسبت‏هاى ناروايى كه به پيامبران سلف داده‏اند مورد پذيرش واقع شود، قداست و حتى اصل نبوت آنان زير سؤال خواهد رفت؛ ولى در قرآن مجيد آيات فراوانى درباره رسولان الهى آمده است كه صرف نظر از تصحيح تاريخ، از ساحت مقدس آنها عاقلانه و عالمانه دفاع كرده است.

به گفته فريد وجدى: «فوليتر» در كتاب قاموس فلسفى خود، اعتراضات قرن هجدهم را بر وجود موسى (ع)، ياد كرده است و پيش از او نيز «هويه» معروف به «متران‏افرانش» وجود موسى (ع) را منكر بوده است. وى از فوليتر بازگو ساخته كه شك و ترديدهايى بر صحت انتساب كتاب‏هاى تورات به حضرت موسى (ع) وجود دارد. بعضى از مورّخين نيز وجود حضرت عيسى (ع) را منكر شده‏اند و او را شخصيت موهومى پنداشته‏اند.(1)

اين گونه ترديدها از جهاتى طبيعى است: يكى، به دليل قدمت ظهور حضرت موسى (ع) و عدم حساسيت تاريخ‏نگاران آن زمان در تدوين مسائل و دليل ديگر، فقدان مدارك معتبر است، زيرا مى‏دانيم در حمله بخت النّصر، تمام كتاب‏هاى يهودى‏ها از جمله تورات به كلّى سوخت و پس از گذشت مدت زمان طولانى، جمعى از خاخام‏ها و مورّخان كليمى گرد هم آمدند و به مدد حافظه، يك سلسله مطالب و داستان‏هايى به نام كتاب تورات نوشتند كه براى متفكران و فرهيختگان سنديت قابل توجهى ندارد. از سوى ديگر، به اعتراف همه محققان مسيحى و كليمى، تورات و انجيل و ساير كتاب‏هاى آسمانى به صورت اعجاز كلامى نازل نشده‏اند، از اين رو همواره در معرض تحريف و تغيير قرار دارند. البته در قطب مقابل هم تاريخ نويسانى هستند كه زرتشت، بودا و كنفسيوس را كه تاريخ خيلى روشنى ندارند، پيامبر دانسته و كتاب‏هاى آنان را آسمانى تلقى كرده‏اند.(2)

ويژگى‏هاى فردى پيامبر (ص)

الف - تاريخ تولد و مكان ولادت‏

حضرت محمد (ص) در هفدهم و به روايتى، دوازدهم ربيع الاول عام الفيل (570 سال پس از ميلاد مسيح) از آمنه بنت وهب، در شهر مكه، در خانه شخصى عبدالله (واقع در شعب ابوطالب و معروف به دار ابويوسف) متولد شد. آن حضرت فقط هفت روز از مادر خود و سه روز هم از كنيز ابولهب به نام «ثويبه» شير خورد.(3) پس از آن به حليمه سعديه سپرده شد تا او را همراه پسرش عبدالله، هم‏زاد رسول خدا (ص)، شير بدهد.(4) در روز هفتم، عبدالمطلب قوچى براى آن حضرت عقيقه كرد و نامش را محمد گذاشت.

حضرت محمد (ص) پدرش را در سن دو ماهگى يا يك سالگى از دست داد(5). حليمه، محمد (ص) را در پنج سالگى به مادرش تحويل داد. در سن شش سالگى مادرش آمنه به همراه خدمت‏گزارش «امّ ايمن»، حضرت محمد (ص) را براى ملاقات دايى‏هايش به مدينه برد، اما در بازگشت به مكه، در مكانى موسوم به «ابواء» درگذشت و امّ ايمن حضرت رسول را به مكه باز گرداند.(6)

حضرت محمد (ص) هشت ساله بود كه جد بزرگوارش عبدالمطلب از دنيا رفت و سرپرستى او به عمويش ابوطالب سپرده شد. عبدالمطلب از ثروت‏مندان قريش محسوب مى‏شد. به هنگام تولد پيامبر، سپاه ابرهه كه براى تخريب كعبه به مكه حمله‏ور شده بودند، دويست شتر از جناب عبدالمطلب گرفته بودند، اما در ملاقاتى كه وى با ابرهه داشت، آنها را بازپس گرفت. ابرهه گفت: سيماى نورانى و درخشنده‏ات تو را در نظرم بزرگ جلوه داد، ولى درخواست ناچيزت، از عظمت و جلالت تو كاست. من متوقع بودم تقاضا كنى كه من از اين هدف منصرف شوم. عبدالمطلب در پاسخ گفت: «انا ربّ الاِبل و للبيت ربّ يمنعه؛ من صاحب شترم و خانه نيز خود صاحبى دارد كه مانع از تجاوز به آن مى‏شود.»(7)

عبدالله به هنگام رحلت، يك گله گوسفند، پنج شتر و يك كنيز به نام بركه (ملقب به امّ ايمن) داشت.(8) پيامبر به بركت دايه خود حليمه سعديه اولاً: در هواى پاك صحرا رشد يافت و ثانياً: در يادگيرى زبان عربى فصيح نيز پيش رفت چشم گيرى پيدا كرد. بدين دليل فرمود: «انا افصح العرب؛ من از همه شما عرب‏ها فصيح‏ترم، چرا كه هم قريشى هستم و هم در ميان قبيله بنى سعد بن بكر شير خورده‏ام.»(9)

ب - شغل شبانى يا تجارت

معروف است كه پيامبر در جوانى به شغل شبانى و يا تجارت براى خديجه اشتغال داشته است؛ ولى با توجه به اين كه آن حضرت از نوجوانى به فكر ايجاد يك انقلاب عظيم بوده و در جهت ايفاى اين رسالت بزرگ سعى مى‏كرد با گفتار و كردار و اخلاقش مردم را براى اين امر حياتى آماده سازد، نمى‏توان يك شغل و حرفه مشخصى را به او نسبت داد. ممكن است براى درك رنج‏هاى عملى مردم و بستگانش، چند صباحى كشاورزى يا شبانى كرده و يا چند سفرى نيز به تجارت پرداخته باشد، ولى مورّخان معتبر اشتغال خاصى را براى آن حضرت معيّن نكرده‏اند.

وانگهى بر اثر پيش‏گويى‏هاى مكرّر بزرگان اهل كتاب - از جمله اين كه: او را از يهودى‏ها حفظ كنيد كه آينده درخشانى در انتظار اوست و سفارش شخص عبدالمطلب براى حفاظت او - آن حضرت از نوجوانى پيوسته تحت مراقبت و حفاظت شديد ابوطالب و عموهايش قرار داشت و همراه آنها به سير و سفر مى‏پرداخت؛ بنابراين فرصت انتخاب و داشتن شغل مداومى نداشت.

ج - اجداد و نياكان آن حضرت

نه تنها زندگى حضرت محمد (ص) از دوران كودكى مورد تأييد مستشرقان است، بلكه نام و نشان و موقعيت اجتماعى اجداد و نياكان آن حضرت نيز تا عدنان براى آنها محرز مى‏باشد، چرا كه اجداد آن حضرت همگى از بزرگان و شخصيت‏هاى سرشناس عرب بوده‏اند. اين حقيقت در ادبيات ما كاملاً منعكس مى‏باشد. به گفته مولوى:

تا به پشت آدم اسلافش همه‏

مهتران رزم و بزم و ملحمه‏

اين نسب خود قشر او را بوده است‏

كز شهنشاهان مه پالوده است‏

مغز او خود از نسب دور است و پاك

نيست جنسش از سمك كس تا سماك‏

نور حق را كس نجويد زاد و بود

خلقت حق را چه حاجت تار و پود

ويژگى‏هاى روحى و اخلاقى پيامبر (ص)

گرچه با اعترافات مستشرقان منصف و مسيحيان آزادانديش، ابعاد روحى و اخلاقى پيامبر (ص) به نمايش گذاشته مى‏شود و اتهامات مغرضانه خاورشناسان وابسته را به خودى خود برطرف مى‏سازد، لكن براى نظم و تنسيق اين مقال، به برخى از صفات برجسته و مشخصات حضرت محمد (ص) نيز مى‏پردازيم.

1 - صداقت و شخصيت‏

صداقت و پاكى حضرت محمد (ص) در آينه تاريخ كاملاً روشن است. به قول عايشه: اخلاق پيامبر همان اخلاق قرآنى است. آن چه در قرآن راجع به پاكى، صداقت و اخلاق مطرح شده، آينه تمام نماى آن را در سلوك، گفتار و اخلاق رسول الله (ص) مى‏توان مشاهده كرد؛ ولى سعى ما بر آن است كه از زبان ديگران بازگو سازيم تا در اذهان جوانان ما بهتر جاى‏گزين گردد. به گفته شاعر:

اى چه خوش باشد كه سرّ دل بران‏

گفته آيد از زبان ديگران‏

- كوويليام از قول لامارتين، شاعر و نويسنده مشهور فرانسوى، مى‏نويسد: «پيغمبر اسلام از مردان نامى و بزرگ روزگار است و با اراده توانا و نفوذ كلمه خود كاخ كوه پيكر و با عظمتى برافراشت كه امروزه بيش از چهارصد ميليون(10) افراد بشر در زير پرچم آن زندگى مى‏كنند. امپراتورى پهناور روم را زير سم ستوران سپاهيان اسلام پايمال و ريشه كهن سال نادانى و گمراهى را از بيخ و بن بر كَند و لرزه بر اندام بزرگان شرق و غرب افكند.»(11)

- كارلايل كه سجاياى پيغمبر اسلام و پيروانش را درك نموده، چنين مى‏نويسد: «من از صميم قلب محمد را دوست مى‏دارم و اين دوستى و دل بستگى و ارادت من نسبت به آن بزرگوار براى آن است كه وجود پاكش از هرگونه شائبه و خودنمايى و زمانه سازى دور و بر كنار بوده است. اين فرزند [بزرگوار از تبار ]مردم بدوىِ با نشاط و قدرت نفس به وجود آمده، به چيزهايى كه در وجود خودش بود مردم را مى‏خواند. هيچ گاه تظاهر و خودآرايى نكرده، به بزرگى و عزّت نفس مباهات نمى‏نمود و به خوارى و سرشكستگى نيز تن در نداده، با قلب درخشان و روحى جذاب در جامه پاك [ولى كهنه و خانه قديمى ]خود به سر مى‏برد. از طرز رفتار و كردار شهرياران ايران و امپراتورهاى روم و يونان از روى حق و راستى سخن ميراند... كمترين ميل به ظاهر سازى و خودپسندى و گمراهى در وجودش نبود. ملكات فاضله و راه رستگارى دنيا و آخرت را به مردم نشان مى‏داد... خودآرايى [و توسل‏] به انواع حيله و نيرنگ و تظاهر به حقايق را از بزرگ‏ترين گناهان انسان شمرده، مخصوص مردمان پست و دون همت مى‏دانست.»(12)

زبهر هر پيمبر آيتى بود

كه او را در زمان خويش بنمود

و ليكن آن ظهور حىّ سبحان‏

به نفس خويشتن مى‏بود برهان‏

2 - قاطعيت و ايمان‏

اگر سرتاسر تاريخ زندگى پيامبر اكرم (ص) را مطالعه كنيم، صداقت و قاطعيت را خواهيم يافت. همين اخلاق كريمه پيامبر (ص) به ضميمه جذّابيت قرآن كريم باعث پيش رفت سريع اسلام شد. قريش كه گسترش و سرعت نفوذ آن حضرت را مشاهده مى‏كرد، پر جاذبه‏ترين پيشنهادها را براى ايشان مطرح ساخت، ولى پيامبر همه آنها را قاطعانه و با صراحت نفى كرد. در اين جا به سه نمونه از آن پيشنهادها كه همه تاريخ نويسان معتبر جهان ثبت كرده‏اند، اشاره مى‏كنيم:

الف) گروهى از بزرگان قريش براى چندمين بار به محضر ابوطالب شرف ياب شدند. او نيز از حضرت محمد خواست كه در آن جلسه حضور يابد. آن گاه به محمد عرض كرد: برادرزاده‏ام! به پيشنهادهاى سران قريش گوش بده و بخشى از آن را بپذير تا هم خودت راحتى شوى و هم ما به زحمت زيادتر گرفتار نشويم. حضرت فرمود: عمو جان! اگر خورشيد را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذارند، هرگز دست از تبليغ رسالت بر نمى‏دارم؛ يا بايد پيروز شوم و يا جانم را بر سر آن بگذارم.

سپس رسول خدا گريه كنان برخاست. ابوطالب او را صدا زد و گفت: عزيزم! برگرد و آن چه دوست دارى بگو، به خدا قسم، هرگز از يارى تو دست بر نخواهم داشت.(13)

ب) روزى عُتَبة بن ربيعة بن عبدالشمس حضرت محمد (ص) را ديد كه در مسجد الحرام تنها نشسته است. از جمعى از رجال قريش اجازه گرفت تا با حضرت محمد (ص) گفت و گو كند. سپس به نمايندگى از آنان محضر رسول خدا (ص) آمد و گفت: اى برادرزاده! اين امر بزرگى كه آورده‏اى، اجتماع ما را پراكنده ساخته و خردهاى آنان را به سفاهت و حماقت خوانده و خدايان آنان را نكوهش نموده و پدران آنان را كه مرده‏اند، كافر ناميده است. اكنون پند مرا بشنو و نيكو بينديش. اگر قسمتى از آن را بپذيرى (به سود تو خواهد بود). پيامبر فرمود: بگو اى «ابو وليد» تا بشنوم. عتبه گفت: اى محمد! اگر منظورت به دست آوردن ثروت دنياست، به اندازه‏اى مال به تو مى‏دهيم كه از همه مردم ثروت‏مندتر شوى. اگر براى سرورى قيام كرده‏اى، تو را به رياست پذيرفته و هيچ كارى بدون فرمان تو انجام نمى‏دهيم. اگر هواى پادشاهى به سر دارى، تو را پادشاه جزيرة العرب منصوب مى‏سازيم و اگر جنّ زده شده‏اى، حاضريم معالجه‏ات كرده و اموال بسيارى را براى درمان تو هزينه كنيم.

حضرت رسول (ص) فرمود: سخنانت پايان يافت. گفت: بلى. فرمود: اكنون من مى‏گويم و تو گوش فرا ده. سپس سوره فصلت را خواند و وقتى به آيه 27 رسيد، به سجده افتاد. سپس فرمود: اى «ابو وليد»! اينك كه پاسخ را دريافت كردى، هر جا كه مى‏خواهى برو.

عُتَبه با قيافه متغير حركت كرد و پيش دوستانش برگشت و گفت: به خدا قسم، گفتارى از محمد شنيدم كه هرگز مانند آن را نشنيده بودم. اين گفتار، نه شعر بود و نه كهانت. اى گروه قريش! از من بشنويد و دست از محمد (ص) باز داريد. به خدا قسم، اين گفته‏هايى كه از وى شنيدم، فهميدم داستان عظيمى در پيش است. اگر عرب بر وى پيروز شود، مقصود شما بدون زحمت حاصل مى‏شود و اگر او بر عرب پيروز گردد، پادشاهى او پادشاهى شما و سربلندى او سربلندى شماست... گفتند: اى «ابو وليد»! به خدا سوگند تو را هم با زبان خويش سحر كرد. عُتَبه گفت: هرگونه فكر مى‏كنيد آزاديد، من حق را باز گفتم.(14)

ج) ايام حج بود. رسول اكرم (ص) از فضاى آزاد آن استفاده كرده مردم را در منا به اسلام دعوت مى‏نمود تا اين كه به خيمه‏هاى قبيله بنى عامر بن صعصعه رسيد. مردى از طرف آنها به نام «بحيرة بن فراس» تا نگاهش به قيافه پيغمبر افتاد مجذوب او شد.

سپس گفت: «و اللّه لو انّى اخذت هذا الفتى من قريش لاكلت به العرب؛ به خدا سوگند، اگر من اين جوان را از دست قريش مى‏گرفتم با نيروى او قوم عرب را مى‏بلعيدم». آن گاه به رسول خدا (ص) رو كرد و گفت: اگر ما دعوت تو را پذيرفتيم و در اين امر يارى‏ات كرديم و به يارى خدا پيروز شدى، آيا قول مى‏دهى كه حكومت بعد از تو به دست ما باشد. رسول خدا (ص) فرمود: «اِنّ هذا الامر للّه يضعه حيث يشاء؛ اختيار اين امر به دست خداست و هر كجا بخواهد آن را مى‏نهد. بحيره گفت: ما در مقابل عرب جان نثار تو باشيم و آن گاه كه خداوند پيروزى‏ات داد، كار حكومت به دست ديگران باشد! ما را نياز به پذيرش اين دعوت نيست.(15)

اگر حضرت محمد (ص) يك سياست‏مدارى فريب كار بود اولاً: نمى‏توانست چنين قاطعيتى از خود نشان دهد، بلكه با قريش كنار مى‏آمد و ثروت و قدرت را در جزيرة العرب بدون زحمت و آوارگى و شكنجه يارانش به دست مى‏گرفت. ثانياً: اگر به قريش اعتماد نمى‏كرد بدون شك با قبيله بنى عامر در آن دوران ضعف و بى‏كسى مصالحه مى‏كرد و به كمك نيروهاى آنها زودتر بر جزيرة العرب مسلط مى‏شد. پس از پيروزى، اگر رئيس قبيله بنى عامر زنده مى‏بود و مطالبه عمل به وعده مى‏كرد، مطابق معمول مى‏گفت: من يادم نيست؛ اگر خيلى با وجدان بود، دستور مى‏داد سمتى را در حكومت به او بدهند. ولى اگر ادعاى بالاترى مثلاً خلافت در سر داشت و پافشارى مى‏كرد، دستور مى‏داد او را دست‏گير كرده و به زندان محكومش كنند و سپس پيشنهاد عفوش مى‏دادند و آزاد مى‏شد. در صورتى كه پس از عفو باز هم بر ادعاى خود اصرار مى‏ورزيد، بى‏شك وى را به قتل مى‏رساندند و خونش را به گردن جنّيان مى‏انداختند؛ ولى محمد (ص) سياسى كارى نداشت و مجسمه امانت، صداقت و مردانگى بود و مكر و تزوير را ناجوان‏مردى و غير اسلامى مى‏دانست.

مكر و فريب حربه نامرد مردم است‏

نامرد حيله بازد و مردى رها كند

3 - التزام عملى به گفتار (هم آهنگى گفتار و كردار)

حضرت محمد (ص) در عمل به تعهدات خود بى‏بديل بود. شاهد اين گفته، واقعه «حلف الفضول» است؛ پيامبر (ص) در ايام جوانى با چند تن از غيرت‏مندان مكه عهد بست كه امنيت زائران خانه خدا و مسافران مكه را تأمين نمايند. وى پيوسته بر تعهد خود پايدار بود و پس از بعثت نيز فرمود: اگر آنان مرا به يارى بطلبند، اجابت كرده و خواهم رفت.

كوويليام مى‏نويسد: «پيغمبر مردى شريف النفس، فروتن، پاك دل و خوش منش بود. در پايان زندگانى؛ يعنى در روز پيش از وفاتش به مسجد آمد و با صداى رسا گفت: اى مردم! آيا از من به شما آزارى رسيده؟ هر كس از من صدمه و آسيبى ديده، مى‏تواند قصاص نمايد. چون كسى در جوابش چيزى نگفت، دوباره اظهار داشت: آيا از شما دِينى به گردن من است؟ اين بار فريادى بلند شد كه مى‏گفت: من از تو بستان‏كارم، زيرا [يك ]وقتى براى رفع يكى از حاجات خود، سه درهم از من وام گرفتى. محمد (ص) بى درنگ آن مبلغ را به او پس داده، گفت: شرمندگى در اين دنيا براى انسان، بهتر از خجالت در روز حساب است.»(16)

4 - مهرورزى

يكى از علل پيش رفت اسلام و نفوذ حضرت محمد (ص) در قلوب مخالفان، محبت و ساده زيستى ايشان در اوج اقتدار بود. با اين كه آن حضرت به اعتراف ابوسفيان‏ها قدرت افسانه‏اى پيدا كرده بود، اما در خانه‏اى محقر زندگى مى گرد و لباسى ساده مى‏پوشيد و با همسايگان يهود و نصارا به قدرى عادلانه و مهربانانه مى‏زيست كه آنان اسلام را از مسيحيت جدا نمى‏پنداشتند. دانشمندان بسيارى هنوز هم تحت تأثير ساده زيستى شيوه رفتار حضرت محمد (ص) با مسيحيت قرار دارند و اين عوامل را مايه پيش رفت اسلام مى‏دانند، نه شمشير و خشونت را.

كارلايل مى‏نويسد: «هيچ شهريار با اقتدار و هيچ كشورگشايى، با چوب دست زرنگار خود نتوانست به اندازه اين مردى كه عباى كهنه بر دوش كشيده و جامه پاره در بر كرده بود، مورد ايمان و اطاعت قرار گيرد و به پايه بزرگى و آقايى او برسد.»(17)

نمونه بارز مهرورزى‏

به قدرى پيامبر اكرم (ص) در مهر و محبت معروف شده بود كه دشمنانش نيز در وى طمع مى‏كردند. اگر پيامبر از مهربانى، گذشت و عفو صحبت مى‏كرد، خودش الگوى كامل چنين رفتارى بود. روزى يكى از دشمنانش كه در صدد قتل او بود، از كمين در آمد و شمشير به رويش كشيد و گفت: يا محمد! چه كسى تو را از دست من نجات مى‏دهد؟ فرمود: خدا. هنگامى كه پايش لغزيد و با شمشير به زمين افتاد، پيامبر (ص) آن را برداشت و روى سينه‏اش نشست. فرمود: چه كسى تو را از دست من نجات مى‏دهد؟ بى‏درنگ گفت: «جُودَكَ و كَرَمُكَ يا مُحمّد؛ جود و بخشش تو». پيامبر در حالى كه اشك محبت در چشمانش حلقه زده بود، فرمود: حركت كن و به اردوگاه خود برو.

عجيب است از رياست كليساى انگليس چارش كه در خطابيه خود توانست مطالبى برجسته درباره حضرت محمد بازگو سازد و مستشرقان مغرض را كه بر ضد پيامبر (ص) سخن رانده و يا نوشته‏اند، افرادى پست و خودخواه معرفى كند. وى مى‏نويسد:

عده‏اى از نويسندگان مسيحى درباره صفات و حالات پيشواى بزرگ اسلام مطالبى نوشته‏اند كه بيشتر ناشى از پستى و خودخواهى است. در اين ميان، برخى از نويسندگان نامى عصر حاضر به اين موضوع پى برده و در صدد دفاع بر آمده‏اند.

جان داونپورت (Jon Davenport) در كتاب خود مى‏نويسد: به همان اندازه كه ما صفات حقيقى و عظمت واقعى محمد را روى مدارك صحيح و اسناد غير قابل انكار تاريخى به دست مى‏آوريم، به همان اندازه هم از نوشته‏هاى مخالفين اين مرد بزرگ، مطالب سست و بى پايه مى‏بينم.(18)

5 - تواضع و فروتنى‏

يكى از عجايب و مشخصات برجسته روحى رسول اكرم (ص)، تواضع اوست. با اين كه تمام عوامل بزرگى و عظمت را به تدريج پيدا مى‏كرد، ولى تواضع او از همه بيشتر بود. در مقام خواجگى، كار غلامى مى‏كرد و حال آن كه از نظر حسب و نسب، از همه برتر بود.

آن حضرت در اواخر عمرش رياست و سيادت ظاهرى پيدا كرده بود كه نظير نداشت. با وجود اين همه عزت و اقتدار، لباس خود را شخصاً وصله مى‏زد و كفش خود را مى‏دوخت و سوار بر الاغ برهنه مى‏شد و مانند بردگان نشست و برخاست مى‏كرد. ابوذر نقل مى‏كند: «پيامبر (ص) معمولاً در وسط اصحاب مى‏نشست و اگر غريبى از راه مى‏رسيد و با او كار داشت، [وى را ]نمى‏شناخت و ناگزير مى‏پرسيد: ايكم محمد؛ كدام يك از شما محمد است. از اين رو به اصرار و خواهش ما پذيرفت تا دكه‏اى از گِل براى او بسازيم تا بر آن جلوس نمايد و ما در اطراف او بنشينيم.»(19)

طرح يك شبهه و پاسخ‏

يكى از دست آويزهايى كه بر ضد اسلام و حضرت محمد (ص) در سايت‏ها منعكس شده، مسئله سنگ دلى و خشونت است. مهم‏ترين آيه‏اى را كه دشمنان اسلام حربه خود قرار داده‏اند، آيه 29 سوره فتح است: «محمدٌ رسولُ الله و الذين معه اَشِداءُ على الكفار رحماء بينهم؛ محمد پيامبر خدا و كسانى كه با او هستند، بر كافران سخت گيرند و در ميان خودشان با يك ديگر مهربانند». اينان مى‏گويند: چگونه از رحمت و عطوفت دين اسلام سخن مى‏گوييد، در حالى كه در جنگ‏ها بسيارى از كفار و مشركين به هلاكت مى‏رسيدند؟ چگونه است كه قرآن مسلمانان را به بى رحمى و سخت‏گيرى در باره كفار دعوت مى‏كند؟

در پاسخ اين شبهه مى‏گوييم:

1 - انسان از برخى نويسندگان مسيحى در شگفت مى‏ماند كه جهاد اسلامى را مورد انتقاد قرار مى‏دهند و پيامبر رحمت را به قساوت و آدم كشى متهم مى‏كنند، در صورتى كه در جنگ‏هاى صليبى صدها هزار مسلمان را قتل عام كردند و در اسپانيا پس از غلبه بر مسلمانان، رودخانه‏هاى خون از كنار اجساد شهيدان جارى ساختند و حال اين كه شعار دين آنان، محبت و مهرورزى بود. حتى حضرت عيسى (ع) دستور داده بود اگر سيلى به صورتتان زدند، خشمگين نشويد بلكه طرف ديگر صورت را هم آماده سازيد و اگر لباستان را بردند، هيچ مگوييد. به قول فردوسى در شاهنامه:

نبينى كه عيساى مريم چه گفت‏

بدانگه كه بگشاد راز نهفت‏

كه پيراهنت گر ستاند كسى‏

مياويز با وى به تندى بسى‏

اگر بر زند كف به رخسار تو

شود تيره زان زخم ديدار تو

مياور تو خشم و مكن روى زرد

بخوابان تو چشم و مگو هيچ سرد

نويسندگانى كه بر اسلام خرده مى‏گيرند، آيا جنگ جهانى را فراموش كرده‏اند؟ بمباران اتمى هيروشيما و ناكازاكى را از ياد برده‏اند؟ آيا به خاطر ندارند كشورهاى استعمارگر تا چه اندازه به كشورهاى فقير ظلم كرده‏اند، آنها را مستعمره خود قرار داده‏اند و رودهاى خون جارى نموده‏اند؟ وقايع صربستان، حمله به افغانستان و عراق و كشتن صدها هزار نفر از مردم بى دفاع، آيا اينها مهرورزى است؟ فجايع اسف بار زندان‏هاى ابوغريب و گوانتانامو را با كدامين معيار و ملاك مى‏توان توجيه نمود؟ مضافاً اين كه اگر بعضى حاكمان به اسم اسلام و پيامبر به كُشت و كُشتار دست زده‏اند، اين گونه رفتارها به اصل اسلام ارتباطى ندارد و اصولاً آنها را تأييد نمى‏كند.

2 - نويسندگانى كه بر اسلام خرده گرفته‏اند، به كلمه كفار توجه نكرده‏اند كه منظور از آن چه نوع كافرى است؛ اگر مقصود اهل كتاب باشند كه اسلام نهايت محبت را به آنان روا داشته است؛ چنان كه در اعترافات بزرگان مسيحيت از جمله گوستاولبون در كتاب «تمدن اسلام و عرب» ملاحظه مى‏شود و اگر مقصود از كافران، مشركان و مادى گرايان باشند، سخت گيرى مفهوم و شرايط خاصى داشته است؛ اگر پيمان و تعهدى مى‏بستند، هرگز متعرض مشركان نمى‏شدند، زيرا كار پيغمبر دعوت مردم به توحيد و خداپرستى بود و اكراه و اجبارى هم در دعوت به دين نيست، چرا كه دين مجموعه‏اى از عقايد قلبى و اعمال قالبى است و اگر اعمال از عقيده و ايمان نشأت نيابد، باطل و بيهوده مى‏باشد. بنابر اين مقصود از كفارى كه بايد سرسختانه با آنان برخورد كرد آن گروهى هستند كه سر جنگ و ستيز با اسلام و مسلمانان دارند و يا بدعت گذار مى‏باشند؛ مانند: مسيمله كذّاب‏ها، پيمان شكنان و ديگر محاربانى كه پيوسته بر ضد مسلمانان توطئه مى‏كردند و در گمراه كردن ساده دلان گام بر مى‏داشتند. چگونه حضرت محمد (ص) و پيروانش با مطلق كفار با خشونت رفتار مى‏كردند در صورتى كه منافقان، كه از كافران بدتر بودند، در امنيت زندگى مى‏كردند. حضرت محمد (ص) و پيروانش با خشونت طلبان به خشونت رفتار مى‏كردند، اما با افراد با محبت برخوردى دوستانه و ملاطفت‏آميز داشتند. آرى، پيامبرى كه مظهر رحمت الهى است، بايد مهرش بر قهرش غالب باشد. قرآن مى‏فرمايد: «و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين؛(20) ما تو را نفرستاديم، مگر اين كه براى جهانيان رحمت باشى».

پيامبر (ص) هم مرد ميدان جنگ است و هم مرد عرصه محبت، زيرا جنگ و جهاد به طور كلى و به مفهوم انسانى آن از لوازم لا ينفك زندگى بشرى است، منتها در آيين اسلام شرايطى دارد. در نظام احسن، تنازع به مفهوم طبيعى ضرورت دارد، ليكن به مفهوم انسانى، در مقاطعى ضرورت پيدا مى‏كند. به قول مولوى:

اين جهان جنگ است چون كل بنگرى‏

ذره ذره همچو دين با كافرى‏

آن يكى ذره همى پرّد به چپ‏

واندگر سوى يمين اندر طلب‏

اين جهان با جنگ قائم مى‏بُوَدْ

در عناصر در نگر تا حل شود

پس بناى خلق بر اضداد بود

لاجرم جنگى شدند از ضر و سود

هست احوالت خلاف يك دگر

هر يكى با هم مخالف در اثر

فوج لشكرهاى احوالت ببين‏

هر يكى با ديگرى در جنگ و كين‏

مى‏نگر در خود چنين جنگ گران‏

پس چه مشغولى به جنگ ديگران‏

آرى رخت بر بستن مطلق جنگ از اين عالم، مساوى با فنا و نيستى انسانيت بلكه عالم طبيعت است، چرا كه انسان براى ادامه زندگى، به هميارى و تعاون هم نوعان نيازمند است، از اين رو ناگزير است اجتماعى زندگى كند. از سوى ديگر، غرايز افراد مختلف است؛ جاه‏طلبى، مال دوستى، قدرت نمايى، منفعت‏طلبى و... باعث مى‏شود تا آدميان به مجادله و جنگ روى آورند و هر يك براى جلب منافع خويش با ديگرى به ستيز برخيزد. بر اين اساس نمى‏توان مطلق جنگ را ناديده انگاشت.

تنازع بقا در عالم حيوانات، ابدى است و تعارض مصالح و منافع در جهان انسانى، به گونه مقطعى جنگ را مى‏طلبد. تجربه ثابت كرده است كه وحدت نژاد، مليت و زبان، حتى قرابت و خويشاوندى و توافق در عقايد بشرى و دموكراسى هم نمى‏تواند بين مردم الفت ايجاد كند و جنگ را براندازد. يگانه چيزى كه مى‏تواند اتحاد واقعى به وجود آورد، وحدت مكتب و مرام الهى و ايمان راستين به دين است. قرآن مى‏فرمايد: «لو اَنْفَقْتَ ما فى الارض جميعاً ما الفت بين قلوبهم و لكن الله الف بينهم».(21) در پرتو آيين الهى بود كه حضرت محمد قبايل پراكنده و خشن عرب را جمع كرد و الفت و برادرى بين آنها به وجود آورد و با شعار «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا» مؤمنان به وحدت واقعى رسيدند كه قرآن آنان را به سپاس‏گزارى دعوت كرده و يادآورى مى‏كند كه شما دشمن يك‏ديگر بوديد و به بركت اسلام با هم برادر شديد. مولوى در اين باره چنين سروده است:

دو قبيله كاوس و خزرج نام داشت‏

يك زديگر جام خون آشام داشت‏

كينه‏هاى كهنشان از مصطفى‏

محو شد در نور اسلام و صفا

هم چنان اخوان شدند آن دشمنان‏

همچو اعداد عنب در بوستان‏

همچو خاك مفترق در رهگذر

يك سبوشان داد دست كوزه‏گر

آفرين بر عشق پاك او ستاد

كاز هزاران ذره را داد اتحاد

اكثر قاطع جنگ‏هاى بشرى براى كشورگشايى، انتقام جويى، سلطه گرى و جاه‏طلبى بود. از اين رو سربازان گرسنه در جنگ اول و دوم جهانى گوشت بدن هم رزمان خود را كه هنوز زنده بودند مى‏خوردند. به قول مولوى:

جنگ خلقان همچو جنگ كودكان‏

جمله بى معنى و بى مغز و مهان‏

جمله با شمشير چوبين جنگشان‏

جمله در لا ينبغى آهنگشان‏

بر خيالى صلحشان و جنگشان‏

وز خيالى فخرشان و ننگشان‏

جنگى كه از دايره وهم و خيال و اغراض شخصى و روحيه انتقام جويى و تعصب‏هاى قومى، ملى و مذهبى به دور باشد جنگى است كه به فرمان يك رهبر خود ساخته و مهذّب دينى صورت مى‏گيرد، چرا كه هدف و انگيزه آن فقط براى ترويج دين خدا و اصلاح مفاسد سياسى، اجتماعى و تربيت اخلاقى و روحى اجتماع است. تمام جنگ‏هاى پيامبر اسلام (ص) به منظور دفاع از كيان اسلام و مسلمان‏ها بوده است. البته گاهى جنگ در اسلام براى دفع فتنه‏ها و نجات درماندگان و ضعيفان است: «و قاتلوهم حتى لا تكون فتنه و يكون الدين كلُّه لله؛(22) با مشركان بجنگيد تا فتنه شرك و قتل و غارت و توطئه مشركين و بدعت سازان دينى، از ميان برود و دين، همه دين خدا گردد». ادعاى پيامبرى مسيلمه كذاب، يك فتنه اجتماعى و اختلاف در بين امت و خانواده‏ها بود كه با جنگ پيامبر از ميان رفت. وانگهى، رسولى كه از جانب خدا مبعوث شده تا مردم را از ذلت و اسارت و بت پرستى نجات دهد در صورتى كه عده‏اى با او به مخالفت برخيزند و قصد كشتن وى و يارانش را داشته باشند، آيا چنين پيغمبرى نبايد از خود و مكتب و پيروانش دفاع كند؟

هنگامى كه پيامبر (ص) از توطئه مشركان مطلع شد، مأموريت يافت خانه‏اش را ترك كند و على را به جاى خود قرار دهد. پس از بازگشت به مكه، مقاومت مختصر مشركان را در هم شكست و لشكر اسلام آنان را دست گير كرده نزد رسول خدا گرد آوردند تا از دم تيغ بگذرانند؛ ولى پيامبر پس از اعتراف گرفتن از مظالم آنها، با كمال عفو و كرامت فرمود: با شما چه رفتارى كنم؟ همگى گفتند: «اخ كريم و ابن اخ كريم». فرمود: من همان سخن برادرم يوسف را كه در باره برادرانش گفت مى‏گويم: «لا تثريب عليكم اليوم انتم الطلقا؛ باكى بر شما نيست و شما آزاديد.»

در كجاى تاريخ سراغ داريد كه پيروز ميدان جنگ با دشمنانش چنين گذشت و كرامتى از خود نشان دهد؟ آيا اين اخلاق الهى جز از پيامبر اكرم (ص) و دين مبين اسلام بر مى‏آيد؟

يك گروه هرگز منطق‏پذير نيستند و دست از خشونت برنمى‏دارند، آيا در اين صورت نبايد با آنان مقابله به مثل كرد؟ اگر دزدان و غارت گران آزاد باشند، امنيت و آسايش را از مردم سلب خواهند كرد و جوامع بشرى هرگز روى آرامش را نخواهند ديد؛ پس لازم است مجازات هم در جامعه باشد.

قرآن مى‏فرمايد: «و قاتلوا فى سبيل الله الذين يقاتلونكم و لا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين؛(23) با كسانى كه با شما سر جنگ دارند، در راه خدا پيكار كنيد و زياده روى نكنيد، چرا كه خداوند متجاوزان را دوست ندارد»؛ يعنى متعرض زن و بچه آنها نشويد، زراعت و سرمايه‏هاى آنان را تباه نسازيد، امكانات ضرورى زندگى را از آنان نگيريد و... در جاى ديگر مى‏فرمايد: «و ان جنحوا للسَّلم فاجنح لها و توكل على الله انه هو السميع العليم؛(24) اگر به صلح گرايند، تو نيز به صلح گراى و بر خدا توكل كن كه قطعاً او شنوا و داناست.»

آيا اسلام با شمشير پيش رفته است؟

برخى از نويسندگان غربى در كتاب‏ها و سايت‏هاى اينترنتى مى‏نويسند كه اسلام به زور شمشير و ثروت خديجه پيش رفته است.

در پاسخ مى‏گوييم: اسلام آيين محبت و دوستى است و همواره با اهل كتاب در مدينه و يهود و نصارا در كمال مهر و عطوفت زندگى كرده است، حتى مسلمان‏ها پس از فتح اسپانيا با مسيحى‏ها برادر گونه زيست نموده‏اند و احدى را به زور و خشونت به آيين جديد دعوت نكردند. يكى از دانشمندان مسيحى پس از بيان فرازهايى از دستورات اسلامى مى‏نويسد: «خلاصه، اسلام از خشونت و ستم كارى بشر بسيار كم كرده و خدمت گزارى و خوش رفتارى به بندگان خدا را لازم دانسته و دوستى و يگانگى در ميان بنى آدم را ايجاد و معايب زندگانى بشر را در قرن‏هاى گذشته آشكار ساخته است.»(25)

مستر ژوزف تومسون، جهان نورد مشهور از اهالى ادمبورگ ، مى‏نويسد:

«در جهات غربى آفريقا نور اسلام در كوى و برزن شهر سيرالئون پرتو افكن شده، چشم‏هاى قبايل فرو مانده از كاروان تمدن را كه در وادى بدبختى و نادانى سرگردانند، به خود خيره مى‏سازد... ولى مبلّغين [مسيحى‏] با كمال بى‏انصافى حقايق را دگرگون ساخته و تمام بدبختى‏ها و مظالم زرخريدى را به گردن اسلام مى‏گذارند و همواره كوشش مى‏كنند برترى و مزيت اسلام را در نظر آن قبايل وحشى، كوچك جلوه‏گر سازند [و پيش رفت و انتشار اسلام را در نظر آنها بسى زشت معرفى نمايند]؛ چنان كه نخست به ايشان وانمود كرده‏اند كه لواى اسلام به زور شمشير و سرنيزه و ريختن خون صدها و هزارها مردمان بى گناه افراشته شده و براى القاى شبهه و رخنه در افكار اين ساده‏لوح‏ها، عكس يك نفر سودانى را با قيافه مصيبت زده و اسير شده و كتك خورده و ساقه‏هاى زخمى كشيده و خيمه و خرگاهش را در پشت سر آتش زده، با كمال خشونت ريسمانى به گردن زنان و فرزندانش بسته، به توسط مردمان خون خوارى روى زمين [كشيده و به طرز رقت آورى مى‏بردند]. آن گاه مسلمانى را به شكل شيطانى تصوير نموده كه شمشيرى در دست گرفته و به مرد سودانى خطاب مى‏كند: «مرگ يا اسلام».(26) و حال آن كه به اعتراف رئيس كليساى انگليس چارش: «برادرى و مساوات كه در نصرانيت نامى از آن برده نشده، در ديانت اسلامى اهميت خاصى دارد».(27)

كوويليام پس از نقل كلام اين جهان نورد، مى‏نويسد: «خوش بختانه فرصتى دست داد و پس از تحقيقات... بر من آشكار گرديد [و ديدم‏] بزرگ‏ترين فتوحات اسلام در بخش مركزى و غربى سودان به دست مردمان با وجدان و خداشناسى انجام يافته و كسى كه در آن روزگار بيش از همه در نشر اسلام در آن سرزمين كمر بست، شبان بى چيز و تهى‏دستى بود كه فيللانى نام داشته و در اين راه فداكارى زيادى به خرج داده، چنان كه «هوذا انوبيه»، يكى از بازرگانان سودان، در راه اعلاى شأن و مقام اسلام بسى مردانگى نموده است. فيللانى از آغاز قرن دوازدهم به افراشتن لواى اسلام از كنار درياچه (تشاج) تا سواحل اقيانوس اطلس قدّ مردانگى علم نمود... و غوغاى بت پرستى را يك باره خاموش ساخت.»(28)

به يقين بايد گفت ويژگى‏هاى فردى و اجتماعى حضرت محمد (ص) و حقايق ناب اسلامى است كه امروز مردم آزاده دنيا را به خود خيره ساخته است وگرنه دشمنان اسلام از ديرزمان تاكنون از هيچ تهمت و پيرايه‏اى به ساحت اسلام و حضرت محمد (ص) و مسلمانان دريغ نداشته‏اند. حتى برخى از نويسندگان مغرض، مذهبى بودن نظام اسلام را نيز منكر شده‏اند و اسلام را يك حكومت سكولار معرفى كرده‏اند. به قول كويليام: براى جلوگيرى از نفوذ اسلام در ميان مسيحيت دينى، اسلام را زير سؤال برده‏اند.

«ادويد اوركورهات» در كتاب معروف خود «حقيقت شرق» مى‏نويسد: «اسلام، دستور ملل گوناگون و نظام نامه كشورهاى عالم است و هرگز امر به پيروى از عقايد نوين ننموده و اعتراف به نزول وحى و يا قوانين تازه نداشته و عنوان رياست مذهبى و سياسى در آن يافت نمى‏شود».(29) در صورتى كه در جاى جاى قرآن سخن از وحى الهى است: «ما ينطق عن الهوى \* ان هو الا و حى يوحى؛(30) محمد از روى هوا و هوس سخن نمى‏گويد؛ سخنانش وحى ناب است». و يا مى‏فرمايد: «و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه؛(31) هر كس غير از دين اسلام آيينى اتخاذ كند، از وى پذيرفته نيست». اين نويسندگان مغرض گاهى هم مسلمانان را خرافى جلوه مى‏دهند تا آيين محمدى را از رونق و شكوه بيندازند. نويسنده آئين اسلام به يكى از خرافات اشاره مى‏كند و مى‏گويد: «اين تصور باطل و خيال خامى كه قرن‏ها در مغز بسيارى از انگليسى‏ها جاى گرفته و افكارشان را پريشان ساخته، تا چه اندازه زشت و نارساست؛ هنوز هم مى‏گويند كه مسلمان‏ها معتقدند تابوت حضرت محمد (ص) از فولاد ساخته شده و به وسيله سنگ مغناطيسى بين زمين و آسمان آويزان است».(32) اين گونه افسانه‏ها كه هر كسى را به خنده وا مى‏دارد، از عناصر مغرض و كج انديش بعيد به نظر نمى‏رسد. آرى، چون نديدند حقيقت، ره افسانه زدند.

شجاعت برخى از مستشرقان‏

در اين ميان، دانشمندان و نويسندگان منصف مسيحى و محققان آزاد انديش و شجاعى هم ديده مى‏شوند كه براى اثبات يك حقيقت تاريخى و دفع اتهامات از ساحت حضرت محمد (ص) و آيين اسلام، از آبرو و حيثيت خود مايه گذاشته‏اند، به عظمت اسلام و آورنده آن اعتراف كرده و علل پيش رفت سريع آن را شفافيت و حقانيت اسلام دانسته‏اند و علل شكست مسيحيت را خرافى بودن آن جلوه داده‏اند. در اين جا به يك نمونه جالب و جاذب اشاره مى‏كنيم.

كوويليام مى‏نويسد: «كانون اسحاق تيلر»، رئيس كليساى انگليس چارش، در تاريخ هفده اكتبر سال 1887 از روى شهامت و دل بستگى به حقايق، خطابه شايانى در جلسه شوراى عالى كليسا در شهر «ولورهاميتون» ايراد نمود، به گونه‏اى كه اعضاى شوراى عالى به خشم آمده، او را به باد ناسزا و دشنام گرفتند.

وى در فرازهايى از سخنان خود آورده است: «ديانت اسلام مراحل دور و درازى پيموده و بزرگى آن در بيشتر كشورهاى جهان مسلّم گشته، بلكه از جهات بسيارى بر نصرانيت پيش دستى نموده است... بايد گفت پيش رفت سريع اسلام به خاطر آن است كه در اصول آن، خبط و خطايى راه نيافته، بر خلاف نصرانيت كه احكامش سست و لرزان گرديده [است‏]؛ ولى مبادى اسلامى پيش از پيش در دل‏هاى مسلمين پايدار و برقرار مى‏باشد. چطور مى‏توان باور نمود كه ملتى در آفريقا يك مرتبه اسلام را قبول نموده و از آيين بت پرستى دست كشيده و بت‏ها را لگدكوب نمايند؛ ولى همان ملت زيربار نصرانيت نرفته، زحمات و فداكارى‏هاى مبلّغين ما به هيچ وجه در دل آنان تأثير نبخشيده باشد. [اين امر ]براى اين است كه اسلام، تمدن و برادرى و مساوات را بيش از نصرانيت به مردم ياد داده است. اسلام، دينى است كه آيين اجتماعى را به همگان تعليم داده و نفس انسانى را از سركشى و خون‏ريزى باز داشته، بى رحمى به حيوانات و جفا بر بندگان و خدمت‏گزاران را حرام دانسته و نيكوكارى را دستور كلّى قرار داده است. ديانت اسلام، تعدد زوجات را با رعايت عدالت جايز شمرده، شهوت رانى را باعث بدبختى بشر تشخيص داده است. در مقابل آن، تجارت تاجران اروپايى بازار مسكرات را رواج داده و دامنه كارهاى ناپسند را توسعه داده و در نتيجه مردم را به بدبختى و جور و جفا و گمراهى مى‏كشاند.»(33)

اين دانشمند روشن‏بين غربى سپس مى‏افزايد:

«تمدن اسلامى تمام ندانستنى‏ها را به انسان آموخته و از كوچك‏ترين پيرايش به كلّى دور [بوده‏] و در لباس پاكى و پاكيزگى و عزت نفس، بهترين دستورهاى زندگى را مى‏دهد؛ چنان‏چه هر گاه هزار نفر به نصرانيت گرويده در برابر آن، يك ميليون نفوس احكام اسلامى را [بدون صرف هزينه تبليغاتى ]به جان و دل پذيرفته‏اند. در صورتى كه ما هرگز به مخارج گزاف و قربانى‏هاى زياد مبلّغين مسيحى در ميان مردمان آفريقا توجهى نداريم... و اگر هم بى‏خبر بمانيم، نادانى خود را نشان داده‏[ايم‏]، در حالتى كه ناگزير از اعتراف مى‏باشيم كه اسلام، دشمن نصرانيت [مسيحيت ]نبوده، بلكه براى آن بسى سودمند [است‏] و گذشته از اين، سنگر محكمى براى ديانت موسى (ع) مى‏باشد...».(34) وى در ادامه مى‏گويد: «ديانت اسلام به قوم و ملت جداگانه وابسته نبوده، بلكه در سراسر كشورهاى دنيا پراكنده [است‏] و مسلمانان به چهار پيغمبر بزرگ؛ يعنى ابراهيم و موسى و عيسى و محمد اعتراف دارند.»(35)

پرسش‏هاى متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر

1 . در حال حاضر بيشترين اطلاعات درست درباره سرگذشت پيامبران پيشين از چه منبعى به دست مى‏آيد؟

الف - منابع تاريخى غرب.

ب - قرآن و گفتار پيامبر.

ج - تورات.

د - انجيل.

2 . چرا انجيل و تورات همواره در معرض تحريف و تغييرند؟

الف - چون به صورت وحى نازل نشده‏اند.

ب - به دليل اين كه اساساً تورات و انجيل، ساخته متفكران و فرهيختگان بوده و هست.

ج - زيرا به صورت اعجاز كلامى نازل نشده‏اند.

د - براى اين كه طرف داران آن دو از نظر ادبى قوى‏تر و به رموز آن كتاب‏ها بيشتر آشنا بودند.

3 . به نظر نويسنده مقاله، پيامبر اكرم (ص) در فصل جوانى به چه كارى مشغول بود؟

الف - شبانى.

ب - تجارت.

ج - شغل مداومى نداشت.

د - كشاورزى.

4 . «اخلاق محمد (ص)، اخلاقى قرآنى است»؛ اين گفته از كيست؟

الف - امّ ايمن.

ب - عبدالمطّلب.

ج - ابوطالب.

د - عايشه.

5 . كدام گزينه صحيح نيست؟

الف - اجداد پيامبر اكرم (ص) همگى از شخصيت‏هاى سرشناس عرب بوده‏اند.

ب - به گفته لامارتين، پيامبر اكرم (ص) خودآرايى و توسل به انواع نيرنگ را از بزرگ‏ترين گناهان و مخصوص مردمان پست مى‏دانست.

ج - پيامبر اكرم (ص) برادرزاده ابوطالب بود.

د - پيامبر اكرم (ص) در پاسخ ابوطالب فرمود: اگر خورشيد را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذارند، هرگز دست از تبليغ رسالت بر نمى‏دارم.

6 . از ديدگاه پيامبر اكرم (ص)، حكومت بعد از او، از آن كيست؟

الف - اعراب.

ب - قبيله بنى عامر.

ج - امرش به دست خداست.

د - هر كس او را يارى كند.

7 . پيمان حلف الفضول:

الف - پس از بعثت اتفاق افتاد.

ب - بين غيرت مندان مكه و پيامبر اكرم (ص) در ايام جوانى، منعقد شد.

ج - براى دفاع از كعبه ترتيب يافت.

د - پس از بعثت و براى تأمين امنيت زائران خانه خدا و مسافران مكه، بسته شد.

8 . جمله «شرمندگى در اين دنيا براى انسان، بهتر از خجالت در روز حساب است»، از كيست؟

الف - كوويليام.

ب - جان داونپورت.

ج - كارلايل.

د - پيامبر اكرم (ص).

9 . پيامبر اكرم (ص) چه زمانى به حكومت بى نظير ظاهرى دست يافت؟

الف - آغاز بعثت.

ب - اواخر عمر.

ج - آغاز هجرت.

د - پس از جنگ احد.

10 . منظور از كفار در آيه 29 از سوره فتح چيست؟

الف - همه كسانى كه ايمان به خداوند ندارند و يا منافقند.

ب - اهل كتاب.

ج - كافران و مشركانى كه با مسلمانان پيمان بسته‏اند.

د - كسانى كه با اسلام و مسلمانى در جنگ و ستيزند.

11 . چه عاملى مى‏تواند جنگ و ستيز را از صحنه زندگى انسان برطرف سازد؟

الف - خويشاوندى.

ب - توافق در عقايد بشرى و دموكراسى.

ج - ايمان واقعى و يكى بودن دين.

د - وحدت نژاد و زبان و مليت.

12 . كدام گزينه نشانه مظهر رحمت الهى بودن پيامبر است؟

الف - غلبه مهر بر قهر.

ب - عمومى بودن مهر حتى نسبت به خشونت طلبان.

ج - غلبه قهر بر مهر.

د - مساوى بودن مهر و قهر نسبت به همه انسان‏ها.

13 . كدام گزينه صحيح است؟

الف - جنگ در دايره وهم و خيال و اغراض شخصى، جنگى است كه به فرمان يك رهبر خود ساخته صورت مى‏گيرد.

ب - هدف و انگيزه از جنگ هايى كه به دليل تعصب‏هاى ملى و مذهبى رخ مى‏دهد، اصلاح مفاسد سياسى و تربيت اخلاقى و روحى است.

ج - پيامبر اكرم (ص) پس از فتح مكه، همه و حتى كسانى را كه به آن حضرت يا مسلمانان ظلم كرده بودند، عفو كرد.

د - ادعاى مسيلمه كذاب يك فتنه شخصى بود.

14 . چه كسى وحيانى بودن قوانين اسلام را منكر شده است؟

الف - ادويد اوركورهات.

ب - كوويليام.

ج - كانون اسحاق تيلر.

د - ژوزف تومسون.

15 . اين خبر كه تابوت حضرت محمد (ص) از فولاد ساخته شده:

الف - افسانه است.

ب - عقيده بسيارى از مسلمانان است.

ج - عقيده برخى از مسلمانان است.

د - از بافته‏هاى نويسندگان آمريكايى است.

پاسخ صحيح پرسش‏هاى متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر شماره «61»

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15

الف ج ب د د ب ج د د الف ب ج د ب الف

پي نوشت ها:

1) دائرة المعارف، ج 9.

2) همان.

3) اسدالغابه، ج 1، ص 15.

4) النساب و الاشراف، ج 1ص 94.

5) تاريخ يعقوبى، رحلت عبدالله را پس از ولادت حضرت محمد (ص) اجماعى مى‏داند، ولى برخى بعد از دو ماه، بعضى پس از يك سال و گروهى در 28 ماهگى نوشته‏اند. عده‏اى نيز گفته‏اند: پيامبر (ص) پدرش را پيش از ولادت از دست داده است.

6) اسدالغابه، ج 1، ص 14 ؛ ترجمه تاريخ يعقوبى، ص 362 ؛ طبقات ابن سعد، ج 1، ص 116 ؛ ابن كثير، البدايه، ج 2، ص 323.

7) براى اطلاع بيشتر، ر.ك: محمد ابراهيم آيتى، تاريخ پيامبر اسلام، ص 49.

8) تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 6 و سيره حلبى، ج 1، ص 6.

9) سيره ابن هشام، ج 1، ص 176 و شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 13، ص 203.

10) تعداد ذكر شده، در آن تاريخ بوده است، ولى امروز متجاوز از يك ميليارد مسلمان وجود دارد.

11) آئين اسلام، ترجمه سيد فخرالدين طباطبائى، ص 23.

12) همان، ص 129.

13) سيرة النبى، ج 1، ص 278 و تاريخ الامم و الملوك، ج 2، ص 67.

14) سيره ابن هشام، ج 1، ص 293 و 294 ؛ به نقل از: محمد ابراهيم آيتى، تاريخ پيامبر، ص 122.

15) سيره ابن هشام، ج 1، ص 157 ؛ سيرة النبى، ج 2، ص 33 و 34 ؛ تاريخ الامم و الملوك، ج 2، ص 84 ؛ تاريخ طبرى، ج 2، ص 84، بحارالانوار، ج 28، ص 273.

16) كوويليام، آئين اسلام، ص 93.

17) همان، ص 22.

18) محمد (ص) و قرآن، ص 53.

19) برداشت از: محمدهادى فخرالمحققين، دانشنامه شيخ الاسلامى، ص 63.

20) انبياء (21) آيه 107.

21) انفال (8) آيه 63.

22) همان، آيه 39.

23) بقره (2) آيه 19.

24) انفال (8) آيه 61.

25) كوويليام، آئين اسلام، ص 8.

26) همان، ص 17 - 16.

27) همان، ص 9.

28) همان، ص 18 - 17.

29) همان، ص 3.

30) نجم (53) آيه 4 - 3.

31) آل عمران (3) آيه 85.

32) كوويليام، آئين اسلام، ص 2 - 1.

33) اقتباس از: آئين اسلام، ص 8 - 4.

34) همان، ص 7.

35) همان.